بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمدجواد شبیری 9 مهر 1397.

بحث سر این بود که آیا احکام منحل می شود به احکام عدیده یا منحل نمی شود؟ عرض شد که کلام مرحوم امام در بحث خطابات قانونیه دو تفسیر می تواند داشته باشد. یک تفسیر این است که ایشان اصل انحلال را منکر هستند می گویند که احکام منحل نمی شود. یک بحث دیگ این است که احکام ولو منحل می شود ولی لازم نیست ما در اجتماع شرایط احکام انحلال یافته را ملاحظه کنیم. همین که در بعضی از احکام شرایط تکلیف باشد برای خطاب عام کفایت می کند. این بیان دوم. البته بیانات یک مقداری با هم دیگر مرتبط است بحثشان فی الجمله در مورد بیان اول عرض کردم که نه تحلیل هایی که کردیم وجدانا احکام منحل می شود به احکام عدیده و امور وضعی و اعتبار هایی که هست اعتبار حقیقتا نسبت به آن فعلی که از مکلّف سر می زند افعال عدیده ای که از مکلّف سر می زند آن افعال عدیده متعلّق حکم قرار می گیرند تک تک آن احکام متعلّق حکم قرار می گیرند ولی به وسیله یک فعل واحد. البته یک نکته ای را هم عرض کنم این است که حالا اگر کسی شارع مقدس به صورت اعتبار نگفت اخبار داد. گفت که من از این فعل خوشم می آید. در این فعل مصلحت ملزمه وجود دارد. آن هم همین طور است. در واقع اخبار به وجود مصلحت ملزمه باعث می شود که ما از تک تک آن افعال خارجی به خارجیّته آنها چیزهایی هستند که شارع نسبت به محبوبیّت آنها اخبار داده است. یعنی ما کشف می کنیم که آنها محبوب شارع است. عرض کردم محبوبیّت شارع نسبت به آن افعال خارجی هم عنوان محبوب به آن افعال خارجی سرایت می کند ولو خب عنوانی هست مربوط به عنوان ذهنی است ولی عنوان ذهنی ای است که با خارج تعلق دارد. تک تک آن اشیائی که در خارج تحقق پیدا می کنند آنها محبوب من هستند. ولو بحث حب دیگر ممکن است اخبارش وحدانی باشد ولی اگر حب را در نظر بگیریم خود حب اصلا متعدد است. حالا اگر بگویید شما موضوع حکم عقل به لزوم امتثال اخبار به حب است. مثلا محبوب واقعی موضوع نیست آن چیزی که شارع مقدس به محبوبیّتش حکم کرد هاست به وجود مصلحت ملزمه در آن حکم کرده است آن متعدد است ولی بوسیله یک اخبار حکم کرده باشد. این خیلی دخالت ندارد و نکته ای است بعد عرض می کنم. خب حالا اگر شما بگویید که نه بحث سر اصل انحلال نیست. بحث سر این است که ولو منحل می شود این نحلال موضوعیت ندارد همین مقداری که بعضی از مصادیق خطاب عام واجد شرایط تکلیف باشند کفایت می کند. خب صحبت سر این است که این که کفایت می کند یعنی چه؟ ما در واقع خطابات یک اعتبارات است. اگر نفس اعتبار بما هو اعتبار و فرض و تقدیر را در نظر بگیریم بدون آن اثری که بر آن مترتّب می شود خب ما به غیر مقدور هم خطاب می تواند تعلّق بگیرد یعنی اعتبار می شود کرد. اعتبارش معقول است. حتی به غیر مقدور خطاب شخصی اش هم معقول است. آن نکته ای که باعث می شود که خطاب به غیر معقول و الزام غیرمقدور در خطابات شخصیه صحیح نباشد دیگر اثر ندارد. فایده ندارد. ما در واقع فرض کنید که شما یک شیئی را که هیچ من شما را مالک یک شیئی در کره مریخ فرض کنم چه اثری دارد. این مالکیّت چون اثر ندارد از این باب لغو است و این اعتبار تعلّق نمی گیرد. در احکام تکلیفیّه هم نفس حکم تکلیفی چون موضوع حکم عقل است به لزوم امتثال از این باب فایده بخش است. باید دید آن چیزی که موضوع عقل هست به لزوم امتثال چیست. آیا آن در جایی که یک خطاب عامی صورت بگیرد بعضی افرادش مقدور باشند بعضی افرادش غیرمقدور، آیا عقل اینجا حکم به لزوم امتثال می کند یا نمی کند؟ خب ما ببینید عقل اصلا برای چه حکم به لزوم امتثال می کند؟ نکته اش چیست؟ ما خطابات شرعیه دو قسم است. یک سری خطابات شرعیه ای است که داعی انبعاث عبد است. چون احتمال می دهیم مکلّف منبعث شود خطاب صورت می گیرد. حالا در خطابات عادی شما در نظر بگیرید. خطاب شرع مقدر در نظر بگیرید. در خطابات عادی گاهی اوقات خطاب بر این صورت می گیرد که مکلّف احتمال می دهد که آن مکلَّف آن عمل را انجام دهد. در صدد تحصیل مکلّف به بر آمده است. چون در صدد تحصیل او بر آمده است امر می کند تا امر در سلسله علل آن تحقّق مکلّف به قرار بگیرد. خب این در جایی هست که من احتمال میدهم که مکلّف ما این مکلّف به را انجام دهد. ولی جایی که مکلّف احتمال نمی دهم مکلّف به را انجام دهد خب نکته اش این نیست. اراده را هم که ما معنا می کنیم اراده تشریعیف اراده تشریعی می تواند معنایش این باشد. اراده تشریعی یعنی مشرّع در صدد تحصیل مشرّع به است. یعنی خود اراده دارد یعنی خدا می خواهد این امر شارع در سلسله علل تحقّق مدمور به قرار گیرد. خب یک موقعی این طوری است. اینجا هر فعلی از افعال جزئی را که روی آن دست می گذاریم این فعل به چه جهت من باید امتثالش کنم که می گویم به این جهت که چون شارع در صدد تحصیل این فعل است من باید آن اراده شارع نسبت به این که این فعل را می خواهد حاصل شود آن ارادت را انجام دهد. اراده کلی آن فایده ندارد. یعنی مجرّد یک انشاء کلی که صورت گرفته باشد. تا انشاء در قالب آن اراده های جزئیه متمثّل نشود یعنی ما در واقع عقل انسان در مورد هر تکلیف جزئی چرا باید این تکلیف را من امتثال کنم حکم عقل به لزوم امتثال که انحلالی است این که خب شکی نیست در این که هر فعلی از افعال جداگانه حکم عقل به لزوم امتثال دارد. یک حکم عقل به لزوم امتثال نیست. هر فعلی را که ما دست می گذاریم فعل خارجی چرا ما باید امتثال کنیم؟ به خاطر این که شارع در صدد تحصیل آن بر امده است. خب بحث سر این است که آیا شارع مقدس آن چیزی را که مکلّف نمی تواند انجام دهد قدرت بر انجام او ندارد در صدد تحصیل آن بر آمده است؟ در صدد تحصیل آن بر نیامده است. مجرّد اینکه یک ایجاب شبیه حکم وضعی کرده باشد آن باعث نمی شود که ما به آن فعل غیرمقدور که دست بگذاریم بگوییم شارع در صدد تحصیل آن برآمده است. فعلی شارع در صدد تحصیل آن بر آمده است که این امر شارع در سلسله علل تحقق او ولو احتمالا بتواند واقع شود. ولی چیزی که امر در سلسله تحقق آن ولو احتمالا واقع نیست آن که انسان حکم به لزوم امتثالش ندارد. این یک جور است. یک جور دیگر این است که نه آن مکلِّف می داند که طرف این کار را انجام نمی دهد. پس برای چه می کند؟ برای اتمام حجّت. اتمام حجّت بحث این است که موضوع اتمام حجّت چیست؟ چطور است که شارع می تواند نسبت به یک تکلیف اتمام حجّت کند؟ نکته اش این است. شارع می گوید که من این تکلیف خاص را بر تو الزام کرد. تو این تکلیف را انجام ندادی. تا الزام شارع نسبت به یک تکلیف خاص نباشد اتمام حجّت نیست. خودش مرحوم امام هم این مطلب را قبول دارند که قدرت شرط تنجّز است. یعنی در فرد غیرمقدور صحّت عقوبت وجود ندارد. اتمام حجّت یعنی این. یعنی شارع اگر بخواهد عقوبت کند صحیح باشد عقوبت کردنش. اتمام حجّت نسبت به تک تک افراد در صورتی وجود دارد که نسبت به آن فرد تکلیف منجّز باشد. وقتی تکلیف نسبت به آن فرد خاص منجّز نباشد چطوری اتمام حجت است؟ پس بنابراین اتمام حجّت هم ناشی از آن وصفی که فعل خارجی به وسیله خطاب شارع پیدا می کند که آن فعل خارجی متصّف می شود به صفت ملزم بودن. چه من انجام دهم آن فعل را چه انجام ندهم لازم است. ببینید لازم بودن در بعد از تحقق لازم نمی شود. ولی وقتی من یک عنوان کلی را لازم می کنم این عنوان کلی عناوین جزئی اینجا وجود دارند آن عناوین جزئیه متصف می شوند به صفت وجوب. به این معنا آن عنوانی که اگر تحقق پیدا کند به عنوان یک شیء واجب تحقق پیدا می کند. لازم نیست حتما بالفعل تحقق پیدا کند. حالا بفرمایید عنوان ذهنی جزئی. بفرمایید آن عنوانی که اگر تحقق پیدا کند به وصف وجوب تحقق پیدا می کند. اگر تحقق پیدا کند آن مصداقی از مصادیق آن مکلّف به است امثال اینها آن خیلی تعبیر را هر جور می خواهید تعبیر کنید. علی أیّ تقدیر آن چیزی تنجیز اتمام حجت را تمام می کند نسبت به هر فعلی اتمام حجّتش جدا است. چون اتمام حجّت آن جدا است معنا ندارد شارع مقدس یک تکلیف عام کند به قصد اتمام حجّت در حالی که بعضی از این افراد اصلا اتمام حجّت نمی شوند. انگیزه شارع از این خطاب عام اتمام حجت باشد. اتمام حجّت نسبت به بعضی از افراد وجود دارد. ولی شارع یک امر عام می کند. خب این امر عام چه فایده و خاصیتی دارد؟ بنابراین به نظر می رسد که در هیچ یک از این دو مرحله ای که عرض کردم مجرّد خطاب عام مشکلی را حل نمی کند. خب این تقریبا بحث مرحوم امام تمام.

مرحوم اقای خویی به یک بیان دیگری بحث را دنبال کرده اند

سؤال:

پاسخ: علتش همین است که چون موضوع حکم عقل نیست. چون آن امر عام بعمومیته موضوع حکم عقل نیست.

سؤال:

پاسخ: بحث معونه زائده نیست. بحث سر این است که همان خطاب عام چه فایده ای دارد؟

سؤال:

پاسخ: نه چه فایده ای دارد؟ برای چه این را عام کرده است؟ بحث سر این است که در واقع آن چیزی که موضوع اثر هست خطابات جزئیه است. شما فرض کنید می گویید یک خطاب عام هم کرده است. آن خطاب عام به اعتبار ان افرادی که محرّک است آن افرادش منشأ اثر هستند. افرادی که محرّک موضوع حکم عقل نیست به لزوم امتثال. بحث سر این است ببینید مرحوم امام کأنّه تصور کرده اند که نفس وجوب بما هو وجوب موضوع عقل است برای لزوم امتثال. موضوع حکم عقل به لزوم امتثال نیست. وجوب به اعتبار این که شارع در صدد تحصیل آن واجب بر آمده است. یعنی هر وجوبی که هست بحث خطاب دخالت ندارد. ما هر فعل جزئی را که دست روی آن بگذاریم اگر شارع در صدد تحصیل این برامده باشد این عقل حکم می کند به لزوم امتثالش. یا این را واجب کرده باشد عقل حکم می کند به لزوم امتثال. مرحوم امام این طوری می گوید می گوید که چون شارع یک وجوب عام کرده است. فرض کنید لغو هم نیست. عیب ندارد. چه خاصیت دارد؟ شما از این چه نتیجه ای می خواهید بگیرید؟ می خواهید نتیجه بگیرید که باید امتثال کند؟ نه امتثال لازم نیست. یعنی این است اصل قضیه این است. یعنی ما در واقع آن خطاب عام تا به موضوع حکم عقل به لزوم امتثال نیانجامد اثر ندارد فایده ندارد. این که می گوییم لغو است یعنی این. چون بما هو هو که چیزی نیست. حالا یک نکته ای را هم اینجا من ضمیمه کنم. مرحوم امام در بحث خروج از محل ابتلا این طوری مطرح می کنند می گویند که چون ما علم داریم به یک تکلیف فعلی هم در این طرف هم در این طرف هم در طرف خارج از محل ابتلا هم در طرف داخل در محل ابتلا. بنابراین کأنّه تکلیف نسبت به داخل در محلّ ابتلا منجّز می شود و لزوم امتثالش می آید. بحث سر این است که این که ما می گوییم علم اجمالی این مبتنی بر یک بحث است که تنجیز علم اجمالی که ما می گوییم به حکم عقل علم اجمالی منجّز است آیا در تنجیز علم اجمالی شرط هست که علم اجمالی در هر طرفی که بود صلاحیّت تنجیز آن طرف را داشته باشد یا نداشته باشد. یک موقعی است که ما می گوییم که علتی که علم اجمالی منجّز هست این که ما علم داریم یک تکلیف منجّز هست هر یک از این دو طرف را که دست می گذاریم ممکن است متعلّق آن تکلیف منجّز باشد. لزوم امتثال هر طرف به این جهت هست. روی همین جهت قبح عقاب بلا بیان جاری نمی شود. جایی که علم داریم به یک تکلیف منجّز عقاب بلا بیان قبیح است. ولی جایی که ایشان یک معنایی از فعلیّت تصویر کرده اند حالا مجرّد این که فعلیّتی که تنجیز بخش نیست. در طرفی که خارج از محل ابتلا است حکم را فعلی گرفته اند و گفته اند ولی منجّز نیست. بحث این است که این حکم فعلی آیا کافی است؟ مجرّد این که حکم در اگر این باشد اصلا چرا شرط باشد که حکم باید فعلی باشد؟ اثر ندارد. آن چیزی که اثر دارد علم اجمالی به تکلیفی که به علی أیّ تقدیرٍ صلاحیّت تحریک دارد علی أیّ تقدیرٍ منجّز است علی أیّ تقدیرٍ صلاحیت احتجاج دارد اتمام حجت دارد آن چیزیکه موضوع حکم عقل است به لزوم امتثال. ما یقین داشته باشیم اینجا یک حکم عقل به لزوم امتثال آمده است. اگر این باشد این نقطه اصلی بحث را که ایشان خیلی سریع از آن رد شده است. می گوید حکم در طرف خارج از محل ابتلا هم باشد فعلی است در طرف داخل از محل ابتلا باشد هم فعلی است پس بنابراین منجّز است. این نتیجه گیری یک مقداری سریع است.

سؤال:

پاسخ: بله! بنابراین باید دید که آن چیزی که منشأ تنجیز علم اجمالی می شود نفس علم به تکلیف فعلی حالا به این معنای خاصی که ایشان برای فعلیت تصویر کرده اند. حالا ما که می گفتیم اینجا اصلا این معنا معقول نیست. عمده این است که علم اجمالی باید به چیزی تعلق گیرد که موضوع حکم عقل است به لزوم امتثال. در هر طرفش باید ان موضوع حکم عقل به لزوم امتثال محقق باشد. ان در طرف خارج از محل ابتلا آن نیست در طرف داخل در محل ابتلا هم ما دلیل بر برائت و قبح عقاب بلا بیان و برائت شرعیه و امثال اینها جاری می شود. حالا البته اگر بحث بحث استظهاری باشد در مورد برائت شرعی بگوییم برائت شرعی جایی که وجوب فعلی وجود داشته باشد ولو این وجوب منجّز نباشد آنجا رفع ما لا یعلمون نمی گیرد. رفع ما لا یعلمون یعنی آن چیزی که علم به حکم فعلی نداشته باشیم. جایی که علم به حکم فعلی داشته باشیم ولو حکم فعلی غیر منجّز او از موضوع رفع ما لا یعلمون خارج است. آن دیگر بحث استظهاری است. یکی از جنبه های بحث که عرض کردم بحث مقام ثبوت و مقام اثبات را باید از هم تفکیک کرد همین جا است که ادله برائت شرعی را چجوری ما استظهار می کنیم. شما می گویید استظهار ما از ادله برائت شرعیه این است که رفع ما لا یعلمون یعنی آن چیزی که نمی دانید که آیا شارع نسبت به شما یک تکلیف منجّزی دارد تکلیفی که عقاب آور است یک تکلیفی که مصحّح عقوبت هست او مراد از رفع ما لا یعلمون این است. ان دیگر یک مقدار بستگی به نحوه استظهار از رفع ما لا یعلمون دارد. خیلی نمی شود. من به نظرم اصلا آن چیزی که آن فعلیتی که هیچ اثر عقلی ندارد آن رفع ما لا یعلمون مراد آن نیست. یعنی ظهور رفع ما لا یعلمون این است که

لو لا الشک یعنی آن چیزی که اگر این شکش تبدیل به علم می شد تنجیز می آورد. رفع ما لا یعلمون یعنی آن چیزی که اگر علم به آن تعلّق می گرفت اثر می گذاشت. ولی چیزی که اگر علم به آن تعلق می گرفت اثر نداشت این اثر مال به اصطلاح شک او است. یعنی چون شک کردید این برداشته شده است. یعنی اگر علم بود اثر می کرد. این تکلیف، تکلیفی است در فرض علم باید اثر داشته باشد. در ما نحن فیه این طور نیست. هر طرفی که شما فرض کنید این تکلیفی که ما اینجا داریم به هر طرف که دست می گذاریم به طرف خارج از محل ابتلا علم هم داشتیم که تکلیف متعلّق به او است اثر نداشت. بنابراین بنظر می رسد که استظهارا هم مطلب درست نیست. البته مرحوم آقای صدر یک بیانی دارد که آن حالا در بیان آقای صدر اشاره می کنم. آقای صدر و همچنین اقای خویی اینها بیانشان اگر درست باشد اینها می خواهند بگویند که نه اثر اینجا دارد. حالا این را بعد عرض می کنم

سؤال:

پاسخ: نه استظهار. رفع ما لا یعلمون بحث سر این است که می گوییم اگر در چیزی شک کردیم این شک الزام آور نیست. یعنی چه؟ یعنی شک اثر دارد. یعنی اگر علم داشتید چیزی که اگر علم داشتید تأثیر داشت حالا که شک دارید اثر نمی کند.

سؤال:

پاسخ: نه رفع ما لا یعلمون می گویید ما می گوییم الشیء المشکوک غیر معاقبٍ. یعنی این اگر مشکوک نبود معلوم بود معاقب است مشکوک بودنش منشأ معاقب نبودن است. یک چیزی که مشکوکیت دخالت ندارد به او ربطی ندارد. ذاتا آن عقاب آور نیست. او این را نمی گیرد دیگر. ما می گوییم ظاهر دلیل این است که ما لا یعلمون یعنی آن چیزی که اگر علم بود معاقب بود این حالا چون لا یعلمون هست معاقب نیست این. ولی چیزی که اگر علم هم نبود معاقب نبود این.

سؤال:

پاسخ: با علم هم تنجیز نمی آورد دیگر. نه می خواهم بگویم که اگر شما فعلیّت را می گویید چرا فعلیـّت دخالت دارد؟ چون رفع ما لا یعلمون ادلّه اثباتی در جایی رفع ما لا یعلمون می آید که علم به حکم فعلی هم نداشته باشیم. علم به حکم فعلی ولو منجّز نباشد ان تکلیف آور است. بحث ما این است که حکم فعلی ای که حتی در ظرف علم تنجیز نمی آورد آیا داخل در حدیث رفع ما لا یعلمون است؟ به نظر می رسد نه! جایی که حکم فعلی وجود دارد که این حکم فعلی اگر علم هم نسبت به او داشتم تأثیربخش نیست.

سؤال:

پاسخ: بحث این است که چرا کافی باشد. بحث استظهاری است دیگر. باید این دلیل را بگیرد دیگر. ما می گوییم ظاهر دلیل این نیست که این مورد را بگیرد. رفع ما لا یعلمون تکلیفی را می گیرد که اگر علم به آن تکلیف تعلّق گرفت صحّت عقوبت بیاورد. می گوید تکلیفی که با علم صحّت عقوبت دارد با

سؤال:

پاسخ: نه آنها آن بحث را بحث استظهاری نبود. بحث این بود که موضوع قبح عقاب بلا بیان که عقلا هست چیست؟ بحث ما این است که دلیل شرعی هم ما همان چیزی که در مورد حکم عقل برائت عقلی می گفتیم در مورد برائت شرعی هم می گوییم. برائت شرعی می گوید که جایی که شما شک کردید عقاب نمی آورید. شک کردید یعنی چه؟ یعنی اگر چیزی بود که اگر علم داشتید صحبت عقوبتش بحثی نبود این شک ان صحّت عقوبتی که در فرض علم وجود داشت برطرف می کند. این ربطی این حکم فعلی این شکلی نیست دیگر حکم فعلی که در اینجا هست. خب این بحث تمام. مرحوم آقای خویی اینجا می فرمایند که

سؤال:

پاسخ: نه بحث خطابات قانونیه تقریبا تمام شد.

ببینید مرحوم آقای خویی می فرمایند که در تنجیز علم اجمالی خروج بعضی از اطراف از معرض ابتلا بودن شرط نیست. ایشان می گویند چون غرض از اوامر شرعیه مجرّد تحقق مأمور به و عدم تحقق منهی عنه نیست. بلکه غرضش تا شما بگویید که این که به نفسه حاصل است. تحصیل حاصل است و لغو است و امثال اینها. بلکه غرض در اوامر و نواهی عرفی همین جور است. به خاطر همین در اوامر و نواهی عرفیه خروج از محل ابتلا شرط است. ولی اوامر و نواهی شرعیه این طور نیست. در اوامر و نواهی شرعیه غرض مجرّد تحقق فعل و ترک خارجا نیست بلکه غرض صدور الفعل استنادا الی امر المولا است. یا عدم تحقّق

و کون الترک مستندا الی نهی. و برای اینکه ترقی و تکامل یحصل لهم بذلک ان کمال نفسه کما مشیر بقوله تعالی و ما امور الا لیعبد الله. بعد ایشان می گوید فرقی بین تعبدی و توسلی هم در این جهت نیست. ما در بحث تعبدی و توسلی این مطلب را گفتیم که غرض از امر و نهی استناد به امر مولا و نهی او است. و به گونه ای که عبد متحرّک باشد به تحریک مولا. بحث لکون لعبد متحرکا تکوینا بتحریک تشریعی و ساکنا ان کذلک بتوقیف عشرین. لیحصل لهم بذلک ان ترقی و تکمیل النفسانی. می گوید فرق در مصلحت است. مصلحت در تعبدی خصوص همین امر مستند به امر مولا است ولی در توسّلی مصلحت اعم است بنابراین این گونه است.

سؤال:

پاسخ: آره آن چیزی که اگر هم یعنی من باید به این نحو باشد که در صورتی که در محل ابتلا هم بود من خودم را از چیز خارج می کند

بعد ایشان می گوید

و یشهد بذلک

می گویند که شاهد بر این مطلب ما این است که در شریعت مقدّسه به اشیائی امر شده است که تکون حاصله بنفسها عادتا کحفظ النفس بل انفاق علی الاولاد و الزوجه و کذا ... النهی الاشیاء متروکه بنفسها کالزنا بالامهات و اکل القاذورات و نهی ذلک مما هو کثیرٌ جدا

خب ایشان این را هم شاهد قرار می دهند برای این که در شریعت مقدسه یک سری اوامری است که این همان نقض مرحوم امام بود که در خطابات قانونیه قرار داده بودند. البته آقای خویی این نقض را برای این می خواهند بکنند که خروج از محل ابتلا شرط نیست و الا غیرمقدور را شرط می دانند. و خب این مرحوم امام چون یک نوع ملازمه ای کأنّه بین بحث خروج از محل ابتلا و عدم قدرت می دانستند از انجا پل زده بودند برای این که بگویند قدرت بالکل شرط نیست. مرحوم اقای خویی در همینجا توقف می کنند می گویند نه شاهد بر این که در مواردی که حالا به تعبیر مرحوم امام در مواردی که دواعی مصروف است از او احکام شرعیه وجود دارد این که ما می دانیم وجدانا در این موارد احکام وجود دارد این کاشف از این است که غرض از تکلیف صرف تحقق نیست. بلکه غرض یک امری است که با صرف تحقق محقق نمی شود. مرحوم امام این را می گوید نه غرض از تکلیف تحقق است ولی تحقق خصوص این نیست. تحقق خصوص اکل قاذورات و اینها به وسیله امر نیست یعنی ما غرض این نیست که امر در سلسله علل جمیع مصادیق خطاب عام قرار گیرد. همین که امر در سلسله علل بعضی از مصادیق قرار گیرد برای صحت خطاب به عنوان یک خطاب عام کفایت می کند. حالا کلام مرحوم آقای خویی را ملاحظه فرمایید ما این را فردا در موردش صحبت می کنیم.

مصباح الاصول و دراسات مربوط به دوره سوم درس اقای خویی است. چیز آقای شیخ حسن صافی دارند هدایت الاصول مال دوره دوم آقای خویی است. محاضرات مال دوره چهارم درس آقای خویی است. یک دوره متأخر است. البته اقای خویی مطالبش در دوره هایش خیلی فرق نمی کند. یعنی هدایه الاصول که ایشان دارند با مصباح الاصول و دراسات و اینها تفاوت آنچنانی در مطالب ندارد گاهی اوقات یک فی الجمله تفاوت هایی دارد. البته محاضرات من شنیده ام این چارچوب بندی ها و طول و تفصیل هایش یک مقداری درس اقای خویی این شکلی نبوده است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد